

سوی این تالیف کتب روایی دیگری هم تالیف فرموده است که متأسفانه هنوز ایرانیان نتوانسته‌اند از مفاخری که دیگران برای آنها تهیه کرده‌اند استفاده نمایند :

باری - بعد از سه نفر فوق یکنفر اروپائی هم چند روز در ایوان مداین مهمان بوده و او هم قصیده المداین مهم و تاریخی نوشته است که در شماره های بعد از نظر قارئین محترم ارمغان خواهد گذشت .

حسین مسرور

(شرح حال نظامی بقیه از شماره قبل)

و این مسئله را که اساس هیئت جدید بشمار میرود و علمای فن رسر آن بحث ها کرده‌اند و بالاخره قبول عام یافته است در يك بیت با منتهای تسلط و قدرت ثابت و واضح میکنند و میفرماید :

شنیدستم که هر کوکب جهانی است جدا گانه زمین و آسمانی است و این نمونه‌ای است از هزاران نکات علمی و فلسفی که در در سراسر آثار وی دیده میشود .

۱۴ عصر زندگانی *ژوهرشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

اما در عصر نظامی - پس از اسلام است که افغان حکیم نظامی از مردم قرن ششم بود و قسمت اعظم عمر او در نیمه دوم قرن مزبور گذشته است - تذکره نویسان وی را با اتابکان آذربایجان معاصر دانسته‌اند و این نکته صحیح است زیرا از مطالعه آثار نظامی بخوبی ثابت میشود که وی زمان سلطنت اتابک ایلدگز (متوفی در ۵۶۸) و محمد جهان پهلوان (۵۶۸ - ۵۸۲) و قزل ارسلان « ۵۸۲ - ۵۸۷ » و ابوبکر بن محمد ابن ایلدگز (۵۸۷ - ۶۰۷) درک کرده و با این چند نفر پادشاه اول این سلسله روابط داشته است صاحب حبیب السبوی را با سلطان طغرل بن

ارسالان معروف به طغرل ثالث « ۵۷۱ - ۵۹۰ » آخرین پادشاه سلسله سلجوقیان معاصر دانسته و اغلب مؤلفین رحلت وی را در زمان سلطت این پادشاه دانسته اند و عموماً مؤلفین درباره او مینویسند که زمان سلطت آخرین پادشاهان این سلسله را درک کرده است و این نکته هم کاملاً با تاریخ حبه نظامی درست درمیآید و مخصوصاً اسم سلطان طغرل را در خسرو و شیرین ذکر کرده چنان که اشاره خواهم کرد - بعضی دیگر از مؤلفین نظامی را با سلطان بهرامشاه این مسعود « ۵۱۲ - ۵۴۸ » شانزدهمین پادشاه سلسله غزنوی معاصر دانسته اند و معتقدند که مخزن الاسرار را بنام وی سروده است اگر چه يك قسمت از عمر نظامی مصادف با پادشاهی بهرامشاه میشود ولی بطوری که بعد به تفصیل خواهد آمد مخزن الاسرار را برای ملک فخرالدین بهرامشاه صاحب ارزنجان سروده است که از امرای نیمه دوم قرن ششم بوده و بنابر این بهیچ وجه نظامی با بهرامشاه غزنوی مراد است :

از طرف دیگر مطالعه آثار نظامی ثابت می کند که او با سه نفر دیگر از امرای معروف قرن ششم روابط داشته (۱) خاقان کبیر ابوالمظفر جلال الدین اختسان این منوچهر معروف به شروانشاه کبیر پادشاه معروف شروان و قسمتی از آذربایجان که ممدوح عمده حکیم خاقانی شروانی است و تخلص خاقانی هم از لقب او گرفته شده (۲) بسروی سلطان محمد ابن اختسان ملقب به شروانشاه (۳) سلطان طغانشاه ای به ازملوک و امرای معروف قرن ششم آذربایجان :

و اما شعرای زمان - مسام است که نظامی با يك عده کثیر از شعرای معروف قرن ششم که در آذربایجان و شروان و قفقاز متولد شده اند و با اسم شعرای آذربایجان در تاریخ ادبیات ایران معروفند و همه شعرای بزرگ قرن ششم شمرده میشوند مثل خاقانی و

مجبرالدين بيلقانی وسيد ذوالفقار شيروانی وقوامی گنجوی و ابو
العلاء گنجوی وظهر الدين قاريابی و فلکی شيروانی معاصر بوده
است و مخصوصاً از بين ايشان با حکيم افضل الدين خاقانی شيروانی
معاشرت داشته و در سفر حج با وی همراه بوده است و حتی می
نويسند که در آن سفر دوستی بين اين دو نفر شاعر و حکيم بزرگ
بسیار راسخ شده و باهم عهد کردند که هر يك از ايشان زودتر در
گذرد ديگری وی را ميراث بگويد و چون مدتی از اين عهد گذشت
خاقانی رحلت کرد و نظامی در رحلت او گفت .

به دل بودم که خاقانی دريغا گوی من گردد

دريغاز آنکه من گشتم دريغا گوی خاقانی

(۵) عمر آخرين تاريخی که نظامی خود بدان اشاره کرده سال
۵۹۷ است که تاريخ سرودن شرف نامه اسکندری باشد :

واضح است که نظامی به سن پيري رسیده است چه در اغلب از
اشعار خود از شکستگی وضعف حال و فتور قوای خویش که همه طایفه
پيري هستند شکایت میکند .

از آن جمله در شرف نامه اسکندری است که تاريخ سرودن آن سال

بروسگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زنگنه جامع علوم انسانی

۵۹۷ است و در آنجا میفرماید

بغال ای کهن بلبل سالخورد	که رخساره سرخ گل گشت زرد
دو تا شد سهی سرو آراسته	کدیور شد از سایه برخاسته
فرو ماند دستم ز می خواستن	گران گشت بايم زبر خاستن
تمم گونه لاجوردی گرفت	کلم سرخی انداخت زردی گرفت
هیون رونده زره ماند باز	بیاین گه آمد سرم را نیاز
چو تاریخ پنجه بر آمد به سال	دگر گونه شد برشتابنده حال
طرب راه میخانه گم شد کلید	نشان پشیمانی آمد پدید
بر آمد ز کوه ابر کافور بار	مزاج زمین گشت کافور خوار

گهی دل بر رفتن گرایش کند
 عتاب عروسان نیاید به گوش
 سر از لهو بیچید و گوش از سماع
 به وقتی چنین کنج بهتر ز کاخ
 به روز جوانی و نو زادگی
 کنون کی به غم شادمانی کنم
 اگر دیدم در خود افزایش
 از آن پیش کین هفت پر کارتیز
 چو روز جوانی به پایان رسید
 به هر حقهای مهر بازی کنم
 و پس از آن در اقبال نامه اسکندری سروده است :

من آن تو - نم گذر ریاضت گری
 چه گنج است کوار مغانیم نیست
 رسیده ز تنیدی به فرمانبری
 در یغا جوانی جوانیم نیست
 و در جای دیگر از همان کتاب فرموده است :

سراینده ای داشتم در نهفت
 کنون کان سراینده خاموش گشت
 که بامن - سخن های پوشیده گفت
 چو شاه ارسلان رفت و در خاک حفت
 مرا نیز گفتن فراموش گشت
 مگر دولت شه کند بسیاری
 که بامن - سخن های پوشیده گفت
 هم از تن توان شدم از روی رنک
 در اندیشه این گذرهای تنک
 شب آمد در خوابگاهم گرفت
 چو طوفان اندیشه راهم گرفت
 رهی از سر موی باریک تر
 شبی از در تنک تاریک تر
 در این ره چگونه توان دید چاه
 فلک پیشکه را بر اندوده نبل
 سر پاسبان مانده در پای بیل
 ز ناف زمین نفاه ها ریخته
 برین سبزه آهو انگ پیخته
 نه پروانه ای داشت پروای نور
 ته شمع می که باشد پروانه دور

و معلوم میشود که این ابیات پس از کشته شدن اتابک قزل ارسلان یعنی بعد از سال ۴۸۷ گفته شده است:

وبالاخره در اقبال نامه اسکندری میفرماید.

بلی گرچه شد سال من بر کهن نشد رونق تازگیم از سخن
هنوزم کهن سرو دارد نوی همان نقره خنکم کند خوشروی
هنوزم به پنجاه و هفت از قیاس صدم در ترازو نهد حق شناس
هنوزم زمانه به نیروی بخت دهد در به دامان و دیا به تخت
به شصت آمد اندازه سال من نکشت از خود اندازه حال من

و واضح است که در این ابیات سن خود را بین پنجاه و هفت و شصت سال می نویسد و دیگر شعری از وی نیست که دلالت به تجاوز از سن شصت سالگی کند تاریخ سرودن اقبال نامه هم معلوم نیست که بتوان از روی آن درست سن و تاریخ ولادت وی را معین کرد ولی چون شرف نامه در پانصد و نود و هفت خاتمه یافته می بایست اقبال نامه را پس از آن نظم کرده باشد و قطعاً چند سالی نیز نظم اقبال نامه طول کشیده است از این قرار چند سال پس از ۴۹۷ زنده بوده است

شوربشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رحلت

در خصوص رحلت ^{تالی} ^{هم} ^{مؤلفین} ^{سلف} اتفاق ندارند و این معامله ای است که با اکثر از شعرای بزرگ ایران روا داشته اند و گویا دلیل این اختلافات آن است که در ایران قدیم و سایل ارتباط خیلی بطئی بوده و خبر رحلت اشخاص نامی همیشه بفاصله های کم و بیش به اقطار مملکت می رسیده است و بهمین جهت کسی که نزدیک تر بوده زودتر شنیده و آن که دورتر بوده است دیرتر مسبوق میشده و بنا بر این در هر ناحیه ای يك تاریخ برای در گذشتن مردمان بزرگ ضبط می کرده اند و هر مؤلفی هم طبعاً

تاریخی را که در محل خود راجع می دیده است ضبط نمیکرده در هر صورت درین مورد هم اختلافات بسیار است یعنی از ۵۷۶ گرفته تا ۵۹۸ روایت مختلف است و این بیست دو سال بین اقوال مختلف بغایت عجیب مینماید بعبارة آخری بعضی در ۵۷۶ ، جمعی در ۵۹۲ ، برخی در ۵۹۶ و دسته ای در ۵۹۸ نوشته اند اما قول اولی بغایت سخیف است زیرا مسلم است که شرف نامه اسکندری در ۵۹۷ نظم شد و بدین صورت لا اقل تا بیست و یک سال پس از آن تاریخ نظامی زنده بود و در این صورت ۵۹۲ و ۴۹۶ هم درست نم آید زیرا که اولی شش سال و دومی دو سال قبل از نظم شرف نامه اسکندری است ، که دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعراء و تقی الدین اوحدی کاشانی در خلاصه الافکار می نویسند که رحلت نظامی در زمان سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی روی داده است که بین ۵۷۱ و ۵۹۰ باشد و این روایت نیز به جهات فوق درست نمیشود زیرا قطعی است که سلطان طغرل ثالث در ۶۹۰ یعنی هفت سال قبل از آنکه نظامی شرف نامه اسکندری را نظم کنند کشته شده است ، بالاخره چنانکه از ظاهر وقایع و روایات بیرون آید تقریباً مسلم میشود که رحلت نظامی در سالهای آخر قرن ششم رخ داده و در آن زمان سنش از شصت سال تجاوز بوده است .

(۷) مرقد

مسلم است که وفات نظامی در شهر گنجه روی داده و شاید هم در حوالی شهر در آن دهی که مسکن وی بوده است رخ داده باشد در هر صورت مزار وی در گنجه واقع شده و تا زمانی که شهر مزبور بدست ایرانی بود تربت او در مشرق شهر در یکی از محلات خیلی کهنه گنجه رواقی بلند و ایوان و باغچه داشت و بر سر خاک او ضربی ترتیب داده بودند و مردم بخاک او اعتقادی داشتند و موقوفات و خدام داشت ولی پس از آنکه شهر مزبور از قلمرو ایران منتزع شد و بدست

دوات روس افتاد و اسم گنججه به کلمه الیزابتو پول « یعنی شهر الیزابت بمناسبت اسم یکی از ملکه های قدیم روسیه » تبدیل گشت دیگر از طرف اولیای شهر مراقبتی در حفظ مزار وی نشد و موقوفات آن بمصرف آبادانی مرقدوی نرسید و بهمین جهت مضجع او خراب گشت و فقط آثار مخروبه ای بر خاک وی برجای ماند که بیم است آن را هم گذشت زمانه برچیند و از تربت او اثری در انظار نماند ولی هر چند که اثری از آن بنا باقی نماند آیا ازین کسانی که بر تربت شریف وی خواهند درفت همانطور که خود در شرف نامه اسکندری دستور داده است جوانان رعنا بر سر خاک او این ابیات را یاد نخوانند آورد که میفرماید .

بیاد آور ای تازه کبک دری	که چون بر سر خاک من بگذری
گیاه بینی از خاکم انگبخته	سریق سوده پائین فروریخته
همه خاک فرش مرا برده باد	نگرده زمن هیچ هم عهد یاد
نهی دست بر شوشه خاک من	بیاد آری از گوهر پاک من
فشانی تو بر من سرشگی زدور	فشانم من از آسمان بر تو نور
دعای تو بر هر چه دارد شتاب	من آمین کنم تا شود مستجاب
درودم رسانی رسانم درود	بیای بیایم از گنبد فرود
مرا زنده بندار چون خوبستن	من آمین بجان گرتو آئی به تن
مدان خالی از هم نشینی مرا	که بینم ترا گرانه بینی مرا
لب از خفته ای چند خامش مکن	فروختنگان را فرامش مکن
چو این جاری می در افکن به جام	سوی خوابگاه نظامی خرام
و هر چند که شهر گنججه سالها از ایران متزع بماند ، هر چند که	

اسم گنججه هم به کلمه الیزابتو پول تبدیل شود ، هر چند که پارسی زبانان از تربت او مهجور باشند بر علو مقام او چه زبانی وارد میاید زیرا هر کس که خواندن و نوشتن زبان پارسی را میدانند از همان روزهای اول

۸) اعقاب

اما اعقاب حکیم نظامی صرف نظر از آنچه یکمده از معاصرین می گویند که احمقادی هنوز در تفرش سکنی دارند و این گفته را با تزلزل و تردید تلقی کردم آنچه از آثار نظامی بر می آید این است که پسری داشته که در سه جا از آثار خود باو اشاره میکند: دو دفعه در لیلی و مجنون و یکدفعه در بهرامنامه. در لیلی و مجنون و بهرامنامه نام وی را محمد تصریح کرده. در لیلی و مجنون که نصایحی خطاب باو دارد در حق وی میفرماید:

ای چارده ساله قره العین بالغ نظر علوم کونین

و چون نظم لیلی و مجنون به اصح اقوال در ۵۴۴ صورت گرفته است معلوم میشود که ولادت این فرزند در حدود ۵۷۰ اتفاق افتاده که در موقع نظم لیلی و مجنون چهارده داشته است و نیز در بهرامنامه خطاب به وی میفرماید:

ای پسر هان و هان ترا گفتم که تو بیدار شو که من خفتم

چون گل باغ سرمدی داری مهر نام محمدی داری

چون محمد شدی ز مسعودی بانگ برزن به کوس مسعودی

سکه بر قش نیک نامی پربند کز با بلند می کسی بچرخ بلند

و از این آیات معلوم میشود که در آن موقع یعنی هنگام سرودن

بهرامنامه جوانی بوده است که میتواند جای پدر را بگیرد و در

ضمن هنوز محتاج به نصایح پدر بوده است و چون ولادت ویرا

همانطور که گذشت در حدود ۵۷۰ حساب کنیم و تاریخ سرودن بهرامنامه

هم ۵۹۳ است معلوم میشود که در آن زمان تقریباً ۲۳ سال داشته است

و این همان جوانیست که پدر ویرا به جانشینی خود دعوت میکند و در

ضمن هم هنوز او را از نصایح خود بی نیاز نمی بیند. ولی در باب این

پسر اطلاعاتی زیاده را این در دست نیست و معلوم نمیشود پس از پدر تا چه

زمان در حیوة بوده و چه میگردد است و نیز معلوم نیست که غیر از وی نظامی فرزند دیگر هم داشته است یا نه در هر صورت از فحوای اشعاری که در حق او و خطاب به او است بخوبی معلوم میشود در نزد پدر بغایت عزیز و دلبند بوده است و در تربیت و آموزگاری وی بغایت جهد داشته :

يك شبهه بزرگ

در خاتمه شرح احوال نظامی لازم است يك فقره اشتباه بزرگی را که تذکره نویسان در حق وی کرده اند متذکر شوم و آن اینست که يك عده کثیر از مؤلفین که در راس ایشان صاحب تاریخ حبیب السیر است روایت چهار مقاله نظامی عروضی را که میگوید در مجلس ملک الجبال قطب الدین محمد از پادشاهان غور امیر عمید صفی الدین مرابانظامی دیگر اشتباه کرد و از آن پس از نظامی اثیری نیشابوری و نظامی منیری سمرقندی اشاره ای میکنند تحریف کرده و حکیم نظامی گنجوی را با آن دو نظامی دیگر اشتباه کرده اند و در این بیت که نظامی عروضی میگوید .

در جهان سه نظامی پریم ای شاهم انسانی و مطالعات که در جهانی ز ما به افغانند
شبهه ای برای ایشان دست داده اند و گویند که از این سه تقریبی نظامی مطرزی گنجوی بوده است و حال آنکه سخت واضح است که مراد نظامی عروضی یکی خود او است و دو نفر نظامی دیگر اثیری و منیری هستند و بهیچ وجه مراد نظامی گنجوی نیست و فقط از بین تذکره نویسان کسی که ملتفت این اشتباه شده و آنرا رفع کرده است میرزا غلامعلی آزاد بلگرامی است که در تذکره خزانه عامره بدین شبهه پی برده است و این نیز یکی از غرایب اشتباهات مؤلفین در حق حکیم نظامی گنجوی است

...

قسمت دوم

آثار نظامی

از آثار نظامی تا این زمان فقط خمسة اوباقی مانده است و ذکری از دیوان قصاید و غزلیات وی و معلوم نیست غیر از این کتب آثار دیگری هم داشته است که دست ستیزه کار حوادث روزگار چون سایر ذخایر ادبیات فارسی مثل دیوان رودکی و دقیقی و کسایی و غیره بر آن دست بردی زده باشد یا نه. در هر صورت فعلاً جز پنج کتاب خمسة و نسخه دیوان او دیگر زمینه ای نیست که ما را از آثار این حکیم معروف آگاهی دهد.

۱) خمسة نظامی

این کتاب معروف تر از آن است که محتاج به معرفی باشد و غنی از هر گونه توصیف و تشریح میباشد. در ایران خانه ای نیست که نسخه ای از کتبات سعدی و دیوان حافظ در آن نتوان یافت و این دو کتاب همیشه بایک جلد خمسة نظامی نیز همراه هستند: خورد و بزرد پارسی زبانان از وقتی که چشم ایشان با حروف الفبا آشنا میشود با این سه کتاب نیز مانوس میگردد بطوری که شماره نسخه های طبع شده کتبات سعدی و دیوان حافظ و خمسة نظامی از عهده همه کس خارج است. کسبت که توانسته باشد چاپ های این کتب را شماره کند؛ چه ایران و چه خارج از ایران لااقل بعد وسط هر سه یا چهار سال یک بار طبع جدیدی از این سه کتاب انتشار می یابد و درین صورت نسخه های خطی خمسة نظامی را هم که در کتابخانه های ایران و خارج ایران یافت میشود نمیتوان به شمار آورد و اگر بگوئیم بهمان اندازه که کتب آسمانی درین ملل شیوع

دارند و نسخه‌های عیدیه از آنها در میان هرملتی موجود است به همان اندازه نیز در میان ملل پارسی زبان نسخه‌های کلیات سعدی و دیوان حافظ و خمسه نظامی متداول است اغراق نکرده‌ایم.

خمسه نظامی مجموعه‌ای است مرکب از پنج کتاب منظوم که به‌همین جهت آنرا خمسه خوانده‌اند و به‌همین جهت در قدیم آنرا پنج گنج نامیده‌اند. نظامی خود در بین اشعار خویش هر کجا که باین کتاب اشاره میکند آنرا با اسم گنجینه میخواند. این کتاب مرکب از پنج مثنوی ذیل است.

(۱) مخزن الاسرار - (۲) خسرو و شیرین - (۳) لیلی و مجنون - (۴) هفت پیکر یا بهرام‌نامه - (۵) اسکندرنامه.

این پنج کتاب هر یک جداگانه و هر کدام در زمانی سروده شده‌اند چنانکه بخواهد آمد و معلوم میشود که جداگانه بوده‌اند و بعدها در پنج کتاب را در نسخه‌های جمع کرده‌اند و به اسم خمسه یا پنج گنج خوانده‌اند زیرا در بین نسخه‌های قدیمی خطی اغلب دیده شده است که یکی از این کتب را فقط در یک جلد نوشته‌اند و از آن جمله است نسخه خطی گه‌گه ای از مثنوی خسرو و شیرین که در قرن نهم تحریر پذیرفته و با سایر مثنویات خمسه همراه نیست.

پنج کتاب خمسه روی هم رفته لااقل تجاوز از ۵۴ سال (یعنی از ۵۵۲ تا ۵۹۷) وقت صرف سرودن آنها شده است. صاحبان تذکره خمسه نظامی را حاوی قریب ۲۸ هزار بیت میدانند ولی اگر بدقت اشعار آنرا در نسخه‌های کامل بشماره در آورند قریب ۳۲ هزار بیت میشود بطریق ذیل.

مخزن الاسرار ۲۴۰۰ بیت

خسرو و شیرین ۷۷۰۰ بیت

لیلی و مجنون ۵۱۰۰ بیت

بهرام نامه ۵۶۰۰ بیت

شرفنامه اسکندری ۷۱۰۰ بیت

اقبالنامه اسکندری ۳۷۰۰ بیت

جمع ۳۱۶۰۰ بیت

اما در باب موضوع و تاریخ نظم و جهت سرودن این کتب بهتر است که در باره هر یک جداگانه بحث کنیم :

(۱) مخزن الاسرار

این مثنوی که حاوی قریب دو هزار و چهارصد بیت است برای ابیات مطوی موقوف از بحر سریع بر وزن « مفتعلن مفتعلن فاعلان » سروده شده . قبل از نظامی کسی با این وزن در زبان فارسی مثنوی سروده است ولی پس از وی جمع کثیری از شعرای معروف و غیر معروف ایران مثنویاتی بهمین وزن گفته اند که معروف تر از همه روضه الانوار خواجوی کرمانی و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی و تحفة الاحرار شیخ عبدالرحمن جامی است .

مثنوی مزور شامل است بر بیست و دو مقاله حاوی نکات مهم اخلاق و سلوک و عرفان و حکمت و برای هر مقاله حکایاتی چند در زمینه مطالب همان مقاله مندرج است .
مخزن الاسرار را جمعی از تذکره نویسان بخطا نوشته اند که برای سلطان بهرامشاه غزنوی « ۵۱۲ - ۵۴۸ » چهاردهمین پادشاه سلسله غزنویان سروده است ولی این خطائی است بغایت فاحش : اولاً بتصریح نظامی این مثنوی در ۵۵۲ تمام شده و این چهار سال پس از رحلت بهرامشاه مزبور است و ثانیاً سخت واضح است که بهرامشاه مدروح نظامی که مثنوی مخزن الاسرار را بنام او سروده ملک فخر الدین بهرامشاه صاحب ارزنجان بوده است که در زمان سلطنت ملک غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد از پادشاهان سلجوقی روم و رکن الدوله

سلیمان شاه بهرامشاه مزبور حکومت ارزنجان داشته است و داماد سلیمان شاه بوده و در ۵۹۹ با سلیمان شاه به غز و بخارا رفته و با حشم خود بدست دشمن اسیر آمده است و او پادشاهی صاحب سبوت نیکو و علوهمت و فرطرافت بوده است و در زمان امارت و حکومت وی ارزنجان در نهایت آبادانی بوده و مردم در غایب رفاه بودند و شرح احوال این بهرام شاه در تواریخ عصر مبسوط است و نظامی مخزن الاسرار را بنام او ساخته و بروی تحفه فرستاده است و پنج هزار دینار و پنج سراسر رهوار به جایزه این کتاب دریافت کرده است درین صورت شکنی نمی ماند که هرچند نظامی با بهرامشاه غزنوی هم معاصر بوده است ولی بهرامشاهی که مخزن الاسرار بنام او است همین فخرالدین بهرام شاه صاحب ارزنجان میباشد چنانکه در همان مثنوی خود در مدح او گفته است .

شاه فلک تاج سلیمان ننگین
مفخر آفاق ملک فخر دین
یک دله شش جهت و هفت گاه
نقطه نه دایره بهرام شاه
خاص کن ملک جهان برعموم
هم ملک ارمن وهم شاه روم
سلطنت اورنگ خلافت سربر
روم ستانده و ابخاز گیر
و از این آیات بخوبی مستفاد میشود که این ممدوح
همان ملک فخرالدین بهرامشاه صاحب ارزنجان و والی ارمنستان
و فاتح ابخاز بوده است که با پادشاهان روم یعنی سلاجقه قونیه و رومیه
الصغری مربوط بوده است . از طرف دیگر از چند شعر مخزن الاسرار
معلوم میشود که نظامی این مثنوی را وقتی که میسروده است مردد بوده که آنرا
به بهرامشاه غزنوی تقدیم کند یا به بهرامشاه ارزنجانی ولی پس از اتمام مصمم
شده است که به بهرامشاه ارزنجانی تقدیم کند چنانچه میفرماید خطاب باو :
نامه دو آمد ز دو ناموس کاه
هر دو مسجل به دو بهرام شاه
بر همه شاهان ز بی این جمال
قرعه زدم نام تو آمد به فال

آن بدر آورده زغزنین علم وین زده برسکه رومی رقم
 مؤافین تذکره هاهم درین مورد باز اشتباهی دیگر کرده اند
 یعنی بهرامشاه مزبور را پادشاه روم خوانده اند ولی از مراتب فوق مسلم
 شد که این پادشاه ملک روم نبوده و فقط امارت ارزنجان و ابخاز و ارمنستان
 یعنی قسمت جنوبی قفقاز و قسمت شمالی کردستان امروز را داشته است.
 در کیفیت نظم مخزن الاسرار هم بطوریکه نظامی خود می فرماید
 معلوم میشود که قصد تجدید ملاقات بهرامشاه را داشته ولی چون شخص
 عارف و گوشه نشین بوده و دربار سلاطین مخاطراتی دارد که این
 قبیل مردم پارسا باید از آن کناره جویند بر رفتن نزدی راضی نشده و
 فقط قانع گشته است که مخزن الاسرار را بنام وی بسرا آید و بروی بفرستد
 چنانکه در آن مثنوی میفرماید

بود بسیجم که درین يك دوماه تازه گفتم عهد زمین بوس شاه
 گرچه در این حلقه که پیوسته اند راه بروی آمدنم بسته اند
 بیش تو از بهر فزون آمدن خواستم از پوست برون آمدن
 باز چو دیدم همه ره شیر بود پیش و بسم دشنه و شمشیر بود
 لک درین خطه شمشیر بند بر تو گفتم خطبه به بانک بلند
 آب سخن بر درت افشاند ام ریک منم این که بجا مانده ام
 ذره صفت پیش تو ای آفتاب باد دعای سحر مستجاب

امادر تاریخ سرودن مخزن الاسرار اختلافات است و این اختلافات از
 اختلافات نسخ مخزن الاسرار بیرون آمده باین معنی که در بعضی نسخه
 هاتاریخ سرودن آن بدین نهج مسطور است -

خنگ قلم چونکه تکش تیز گشت راند ز سرحد بیابان و دشت
 پای ز سر کرد و به لب درفشاند مخزن الاسرار بیابان رساند
 بود حقیقت به شمار درست بیست و چارم ز ربیع نخست
 از که هجرت شده تا این زمان پانصد و سال يك افزون بر آن

از ابن قرار تاریخ ختم مخزن الاسرار ۲۴ ربیع الاول
 ۵۰۱ است ولی در نسخ دیگر این بیت آخر بدین شکل ضبط
 شده است .

از گه هجرت شده تا این زمان بانصد و پنجاه و دو افزون بر آن
 و در نسخ دیگری بجای بانصد و پنجاه و دو بانصد و پنجاه نوشته
 اند و بدین طریق سه تاریخ مختلف بدست میاید . ۵۰۱ و ۵۰۲ و
 ۵۰۹ : اما روایت اول که عبارت از تاریخ ۵۰۱ برای ختم نظم
 مخزن الاسرار باشد بزعم من باید یکی آنها را سخیف دانست و آنها
 بدو دلیل . اول عبارتست مصرع : بانصد و سال يك افزون بر آن
 است که بغایت دور از نظم روان و طبع نظامی میباشد و فقط ظاهر
 عبارت میرساند که در آن تحریف شده است . ثانیاً - آخرین منظومه نظامی
 که عبارت از اسکندر نامه باشد بتصریح خود نظامی در ۵۹۷
 خاتمه پذیرفته است و در صورتیکه قبول کنیم که مخزن الاسرار در یک
 سال یعنی در ظرف همان سال ۵۰۱ سروده باشد و شرف نامه و اقبال
 نامه اسکندری را هم در یک سال ۵۹۷ از بدو اختتام رسانده باشد (زیرا
 که تاریخ سرودن اقبال نامه در دست نیست و ۵۹۷ همان تاریخ نظم شرف
 نامه است) و این دو فرض نیز بغایت دشوار می آید که یک کتاب دو هزار
 چهارصد بیت را در یک سال و دو کتاب را که ابیات آنها ده هزار و هشتصد
 بیت در یک سال سروده باشد باز چنین نتیجه می شود که از ۵۰۱ که
 تاریخ ختم مخزن الاسرار است تا ۵۹۷ که تاریخ ختم اسکندرنامه است
 مدت ۹۶ تمام فاصله شده و کسی که بین آناروی ۹۶ فاصله شده باشد
 در اقل می بایست قریب صد و شش سال عمر کند بشرط آنکه در ۵۰۱
 تاریخ سرودن مخزن الاسرار بیست سال داشته باشد و آنها بانسکات
 حکیمانه ای که در مخزن الاسرار است از یک شخص بیست ساله بعید
 مینماید و از طرف دیگر بشرط آنکه بلافاصله بعد از ختم اسکندرنامه

رحلت کرده باشد و این عمر صد و شش ساله هم خارق عادت است و هم قرآینی در دست نیست که نظامی را صاحب عمر صد و شش سال بدانیم . پس بعقیده من تاریخ سرودن مخزن الاسرار در ۵۰۱ نیست و اقوی دلیل هم همان است که بهرامشاه ارزنجان که این کتاب بنام اوست در ۵۰۱ هنوز بسلطنت نرسیده بود ناچار یکی از دو قول دیگر که ۵۰۲ و ۵۰۹ باشد صحیح است و چون نسخه‌های قدیم همه ۵۰۲ دارند قول دوم مرجح میباشد و باید تاریخ نظم مخزن الاسرار را ۵۰۲ دانست .

یکی از صفات خاص و محسنات برجسته مخزن الاسرار این است که مضامین و حکایات آن بدیع است و قبل از نظامی دیگری آن مضامین حکیمانه و حکایات را به نظم نیاورده است چنانکه خود نیز در آن مثنوی میفرماید .

عاریت کس پذیرفته ام آنچه دلم گفت بیگو گفته‌ام
(۲) خسرو و شیرین

خسرو و شیرین نیز یک مثنوی است حاوی قریب هفت هزار و هفتصدیت در وزن مسدس بحر هزج و بوزن " مفاعیلن مفاعیلن فعولن " قبل از نظامی رودکی شاعر معروف قرن چهارم یک مثنوی برین وزن داشته است که جزو یک میلیون و سیصد هزار اشعار دیگر رودکی اینک در میان نیست و از دست ادبای ایران رفته است ولی از فرهنگ‌ها که بشواهد لغات بعضی از آیات برآکنده مثنوی های رودکی را نقل کرده اند معلوم میشود که رودکی یک مثنوی برین وزن داشته که موضوع و اسم و عده آیات آن معلوم نیست و فقط در فرهنگ های فارسی پنج بیت برآکنده از آن را ثبت کرده اند که از آن جمله است این بیت :

بهشت آئین سرائی را پرداخت زهر گونه درو نمائاها ساخت

در همان زمان هم فخرالدین اسعد گرگانی مثنوی و بس و رامین را بهمان وزن سروده است و اگرچه بعضی از مؤلفین مدعی هستند که مثنوی و بس و رامین نیز متعلق بنظامی است ولی در ضمن همین سطور بحث خواهد شد که این مثنوی از نظامی نیست و قطعاً از منظومات فخرالدین اسعد گرگانی است. پس از آن عده کثیری از شعرای بزرگ و کوچک ایران بهمین مضمون خسرو و شیرین نظامی را با همین وزن سروده‌اند که معروف تر از همه آنها خسرو و شیرین های امیر خسرو دهلوی و هاتقی و جامی و میرزا محمد صادق نامی اصفهانی و میرزا محمد جعفر شعله تبریزی و شیرین و فرهاد وحشی کرمانی و وصال شیرازی است و این مضمون را نیز چند نفر از شعرای معروف ترکی بزبان خود نقل کرده‌اند که معروف تر از همه است. خسرو و شیرین شیخی کرمانی (در قرن نهم) و خسرو و شیرین آهی (در قرن دهم) و خسرو و شیرین حبلی (قرن دهم). اما مضمون مثنوی بلك روایت افسانه آمیز است که در بین باری زبانان هر دوره سخت رایج و متداول میباشد و عبارت است از معاشقات خسرو و پرویز شهریار معروف و بیست و سومین پادشاه سلسله ساسانی (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) با با شیرین ملکه معروف دختر پادشاه ارمنستان و سپس معاشقه فرهاد سنگ تراش که با آمون ^{کاهن علوم انسانی و مطالبات} سخاوتی های کوه بیستون بود و این روایت را که نظامی از دهان مردم گرفته و برای نخستین دفعه نظم کرده است مثل و بس و رامین و غیره میتوان از حکایات ملی ایران دانست که از صدر اسلام تا بحال در خاطر خرد و بزرگ مانده است و همه کس جزئیات آن را میدانند و در ضمن اشعار نظامی آن را مخلد و مؤید ساخته است.

تاریخ شروع نظم خسرو و شیرین را بعضی از مؤلفین در ۷۳۰ و تاریخ ختام آن را در ۸۰۰ نوشته‌اند یعنی مدعی شده‌اند که نظامی

هفت سال به‌نظم آن مشغول بوده‌است و گویند که از ۵۰۲ که تاریخ ختم مخزن‌الاسرار است تا ۵۷۳ که شروع به‌نظم خسرو و شیرین باشد دیگر درین مدت بیست و یکسال نظامی مثنوی دیگر سروده است و مثنوی خسرو و شیرین را گویند که بنام رکن‌الدین طغرل ابن ارسلان سلجوقی شروع کرده بود ولی قبل از ختم آن پادشاه مزبور در گذشت و بهمینجهت آنرا بنام اتایک قزل ارسلان در ۵۸۰ به خانمه رسانید .

اما آنچه از مطالعه نسخه‌های صحیح از خسرو و شیرین برمیآید بطریق ذیل است .

اولا - مدح سلطان طغرل در آن مندرج است و مراد از این پادشاه سلطان رکن‌الدین طغرل ابن ارسلان معروف به طغرل ثالث چهاردهمین و آخرین پادشاه سلسله سلجوقی ایران است (۵۷۱ - ۵۹۰) که در ری مقتول شد در جنگ با قنق اینانج و تاش خوارزم شاه و مزار او اینک در نزد کی طهران در همان جای که مقتول آمده‌است برپا و باسم برج طغرل موجود است و نظامی در مدح او در خسرو و شیرین سروده است .

پناه ملک شاهنشاه طغرل ^{شاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی} خداوند جهان سلطان عادل
 ملک طغرل که دارای وجود است ^{رتال جامع علوم انسانی} پرتال جامع علوم انسانی و دولت و دارای جود است
 بسلطانی بتاج و تخت پیوست بجای ارسلان بر تخت بنشست
 و معلوم میشود که در موقع نظم خسرو و شیرین سلطان طغرل کسی نزد نظامی فرستاده و باو دستور داده است که منظومه برای وی بسراید و او نیز اطاعت کرده و این مثنوی را باخر رسانده ولی چون طغرل در جنگ مقتول شده‌است چندی در اتمام خسرو و شیرین تعویق افتاده چنانکه استاد خود میفرماید .

من این گنجینه را در می‌گشادم اساس این عمارت می‌نهادم

بریدی آمد از درگاه فقور
 که ز اینسان تحفه عقلی بسازد
 قبول بندگی را ساز کردم
 بدین گونه که مقصود دل آمد
 درنگ از بهر آن افتاد در راه
 و از یک جای دیگر معلوم میشود که نظامی خسرو و شیرین را
 برای آن سروده است که بتوسط اتابک محمد جهان پهلوان (۶۸۰ هـ -
 ۵۸۲ هـ) دومین پادشاه از سلسله اتابکان آذربایجان این کتاب را
 به سلطان طغرل مزبور تقدیم کنند و پس از ختم کتاب اتابک مزبور را
 واسطه می کنند که آنرا به سلطان طغرل برساند و درین معنی چنین
 فرموده است .

من از شفقت سپند ما درانه
 بشرط آنکه گریوئی دهد خوش
 بدان لفظ بلند گوهر افشان
 اتابک را بگوید کای جهانگیر
 که آمد وقت آن کو رانوازیم
 چنین گوینده ای در گوشه تا کی
 به چشمس کار این غمگین گشایم
 سستی و مهستی را از غزلهایش
 گراورا حرمتی از ما گشاید
 ز ملک ما که دولت راست بنیاد
 از آن شد خانه خورشید معمور
 شکوه ابر از آن آمد جهانگیر
 کون عمری است کین مرغ سخن - نیج
 نخورده جامی از می خانه ما
 بدین سر گز سر بر عشق بش است

بورد صبح دم کردم روانه
 نهاد بر داغ من نعلی بر آتش
 که جان عالم است و عالم جان
 نظامی وانگه رسد گونه تقصیر
 ز کار افتاده را کاری بسازیم
 سخن دانی چنین بی توشه تا کی
 به آبرویش از ابرو چنین گشایم
 شبی صد گنج بخشم بر مثلهاش
 ز ما یک موی والله کم نیاید
 چه باشد گر خرابی گردد آباد
 که تاریکان عالم را دهد نور
 که در طفلی گیاهی را دهد شیر
 به شکر نعمت مامی برد رنج
 کند در شکرها شکرانه ما
 که گریوایش بر جای خویش است

سپس در خسرو و شیرین اژده نفراتاییکان اول آذربایجان
بطریق ذیل بادمیکند .

۱) اتاییک ایلد گز (متوفی در ۶۸۰ هـ) که در حق وی خطاب به سرش
محمد میگوید .

اتاییک ایلد گز شاه جهانگیر که زد بر هفت کشور چار نکبیر
توئی شاهها ولیعهدش بدین گاه ولیعهد تو آن هم شاه بر شاه
زهی ملک جوانی خرم از تو اساس زندگانی محکم از تو
۲ «سر و جانشین او اتاییک ابو جعفر محمد جهان بهاوان سابق
الذکر در حق وی سروده است .

ملک اعظم اتاییک داور دور که افکند از جهان آوازه جور
ابو جعفر محمد گز سر جود خراسان گیر شد چون شاه محمود
دلیل آن کافتاب خاص و عام است که شمس الدین والدینش نام است
از آن بخشش که رحمت عام کردند دو صاحب را محمد نام کردند
یکی ختم نبوت گشته ذاتش در گز ختم معالک بر حیانتش
یکی برج عرب را تا ابد ماه یکی ملک عجم را جاودان شاه
یکی دین را ز ظلم آزاد کرده یکی دنیا به عدل آباد کرده
زر شک نام او عالم دو نیم است که عالم را یکی او را دو نیم است
به ترکان قلم بی حکم تاراج گهی سبیمین گمز بخشد گهی تاج
بنور تاجبخشی چون درخش است تعالی علیه السلام گناه علوم و مطالعات گناه علوم و مطالعات گناه علوم و مطالعات
فکنده در عراق او باده در جام فتاده هیبتش در روم و در شام
ز گنج قنح خوزستان که کرد است ز عمان تا با صفاهان که خورد است

۳) جانشین اتاییک محمد یعنی اتاییک فزل ارسلان پادشاه معروف
این سلسله که ممدوح ظهیر الدین فاریابی و مجیر الدین بیلقانی و
خاقانی شروانی نیز بوده است (۵۸۲ - ۵۸۷) و قصاید معروف
از شعرای نامی ایران به مدح او است و نظامی هم در حق او
سروده است .

سه مشرق که مغرب را پناه است قزل‌شاه کافرش بالای ماه است
 چو مهدی گرچه مشرق شد و ناقش گذشت از سرحد مغرب بتاقش
 از آن عهده که بر سردار دین عهد بدین مهدی توان رستن از این عهد
 و نیز در جای دیگر از خسرو و شیرین خطاب به او
 گوید .

بر آن در که چو فرصت بابی ای باد بیاری خواجه تش خویش رایاد
 زمین بوسی کن از راه غلامی چنین گو که چنین گوید نظامی
 که گر بودم ز خدمت دور یکچند نبودم فارغ از شغل خدا وند
 چو شد برداخته در سلك اوراق مسجل شد به نام شاه آفاق
 چو دانستم که آن جمشید نسانی که بادش تا قیامت زندگانی
 اگر برک گلی بیند در این باغ به نام شاه آفاقش کند داغ
 مرا این رهنمونی بخت فرمود که تا باشد شود از بنده خوشنود
 نایباً . در سبب نظم خسرو و شیرین خود میفرماید در مدتی
 که گوشه نشین بودم دوستی که پارسا و متقی و غرل گزین بود
 شبی درآمد و عتاب کرد که پس از آنکه در چهلسال پنجاه چله
 نشستی و روزه گرفتی و قناعت کردی . بیاین فضل و سخن گوئی
 چرا چنین بیتوشه ای و چرا راه توحید نمیپوئی و سخن از مفات
 میگوئی من در جواب او بخشم نیامدم و فقط قسمتی از خسرو و شیرین
 را که میسرودم بر او خواندم و او چون این شیوایی‌ها بشنید خاموش
 مانده . با او گفتم چرا چیزی نگویی؟ او گفت از شدت لطف سخن
 تو مبهوت ماندم و از من درخواست که این کتاب را تمام کنم و گفتم
 زمانه از سخن بردازان تهی است من او را گفتم که دوره جوانی
 سپری شده و عاقبت باید از این سرای برون شد و من جز این یادگاری
 نخواهم گذاشت .

بهر این است که رشته مطاب را به دست خود استاد نظامی

بدم که او با عبارات شیرین و بیانات بلند خود بهترین مقصود را ادا میکند و میفرماید :

در آن مدت که من درسته بودم	سخن با آسمان پیوسته بودم
یکانه دوستی بودم خدائی	بصد دل کرده با جان آشنائی
در دنیا بدانش بند کرده	دل از دنیا به دین خورسند کرده
شبی در هم شده چون حلقه زر	به اقره اقره زد بر حلقه در
در آمد سر گرفته سر گرفته	عتابی سخت بامن در گرفته
که احسن ای جهاندار معانی	که در ملک سخن صاحب قرانی
پس از پنجاه چله در چهل سال	نزد بر خط خوبان کس چنین خال
درین روزه که هستی پای بر جای	به مرده استخوانی روزه مکشای
چو داری در سنان نوک خامه	کلید قفل چندین گنج نامه
چرا چون گنج قاروی خاک بهری	نه استناد سخن گویان دهری
در توحید زلف کاوازه داری	چرا رسم مغان را تازه داری
سخن دانان دلت را مرده دانند	اگر چه زندخوانان زنده خوانند
ز شیرین گفتن این تلخ گفتار	ترش روئی نکردم هیچ در کار
	بقیه دارد

(گوناگون)

ترجمه از نگارشات فاضل علامه جلال الدین سیوطی
(فائده)

حافظ ذهبی چنین مینگارد و خط خودش مرا ملحوظ افتاد :
اشخاص بزرگی که فرید زمان و وحید دوران خویش شمارند از این قرارند .
ابوبکر صدیق در نسب . عمر بن خطاب در تقویت امر خدا . عثمان ابن
عمران در حیا . علی ابن ابیطالب علیه السلام در قضاء . ابی ابن کعب در
قرائت قرآن . زید بن ثابت در فرائض . ابو عبیده جراح در امانت .
ابن عباس در تفسیر . ابوذر در صدق لوجه . خالد بن ولید در شجاعت